

سه شنبه ۱۸/۳/۱۴۰۰

جلسه ۶۹۷

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعين من الآن إلى قیام يوم الدين

اللهم كن لوليک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه فی هذه الساعة و فی کلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضک طوعا وتمتعه فيها طويلا.

اللهم العن أول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له علی ذلك اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعة وتابعت علی قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک عليك منی سلام الله أبدا ما بقيت وبقی الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منی لزيارتکم، السلام علی الحسين وعلی علی بن الحسين وعلی أولاد الحسين وعلی أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أول ظالم باللعن منی وابدء به أولا ثم العن الثاني والثالث والرابع اللهم العن يزيد خامسا والعن عبيد الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل أبي سفيان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

مرحوم آخوند در آخر مطلق و مقيد يك تنبيه دارند. ایشان می فرمایند: اینکه ما گفتیم حمل مطلق بر مقيد می شود، فرقی نمی کند که حکم تکلیفی باشد یا حکم وضعی. اگر متنافیین باشند مثل «بیع نافذ است» و «بیع ربوی نافذ نیست»، اینجا حمل مطلق بر مقيد می شود. اما اگر مثبتین باشند، ایشان می فرماید: «مثلا أن البيع سبب و أن البيع الكذائي سبب و علم أن مراده إما البيع علی إطلاقه أو البيع الخاص» یقین داریم مراد مولى یا بیع علی الاطلاق است یا بیع خاص است «فلا بد من التقييد لو كان ظهور دليله في دخل القيد أقوى من ظهور دليل الإطلاق فيه» اگر ظهور تقييد در

دخل قید از ظهور دلیل اطلاق در اطلاق اقوی باشد. «کما هو لیس ببعید». سر این چیست؟
«ضرورة تعارف ذکر المطلق و إرادة المقید بخلاف العکس بإلغاء القید و حمله علی أنه غالبی أو
علی وجه آخر فإنه علی خلاف المتعارف.»

دو سه نکته در این عبارت و در فرمایشات مرحوم آقای ایروانی و در فرمایشات آقا شیخ علی
قوچانی هست که باید بیان کنیم.

آخوند ره می فرماید: در حکم وضعی چنانچه متنافیین باشند حمل مطلق بر مقید می شود اما اگر
مثبتین باشند مثلاً بفرماید: «أن البیع سبب و أن البیع الكذائي سبب» در اینجا مرحوم آخوند یک قید
زده اند و آن این است که «و علم أن مراده إما البیع علی إطلاقه أو البیع الخاص» یعنی می دانیم
مراد شارع یا بیع علی الاطلاق است یا بیع خاص، در این صورت «فلا بد من التقييد». این عبارت
یعنی چه؟ آیا مرحوم آخوند بین مثبتین در آنجایی که حکم، تکلیفی است و بین مثبتین در جایی
که حکم وضعی باشد فرق می گذارد؟

در جایی حکم تکلیفی باشد فرمود «اگر وحدت حکم باشد...»، و نسبت به وحدت حکم فرمود
که ما وحدت حکم را از ظهور خطاب نمی توانیم استظهار نماییم بلکه باید از قرینه حالیه یا قرینه
مقالیه و یا از وحدت سبب و غیر اینها احراز کنیم. اینکه می فرماید: «و علم أن مراده إما البیع علی
إطلاقه أو البیع الخاص» یعنی چه؟ و نیز در اینجا یک فرمایشی مرحوم آقا شیخ علی قوچانی دارد،
باید ببینیم که این کلام ایشان به چه معناست؟

من خیال می کنم نظر مرحوم آخوند این است که اگر بفرماید: «ان البیع سبب» و «ان البیع الكذائي
سبب»، تارة این انحلالی ست مثل همان تکلیف یعنی شارع هر بیعی را سبب قرار داده، این جا
حمل مطلق بر مقید نمی شود. اما یک وقت شارع یک حکم جعل نموده منتهی نمی دانیم آن یک
حکمی که جعل کرده روی طبیعی بیع رفته یا روی بیع کذائی، اینجا حمل مطلق بر مقید می شود
زیرا آن یک حکم یا به مطلق تعلق گرفته یا به مقید. لا ینقال: یعنی «ان البیع سبب» انحلالی نیست!
لانا نقول: چرا امکان دارد این یک حکمی که جعل نموده، انحلالی باشد و ظاهراً نیز انحلالی ست

منتهی فرقی این می باشد که در آن صورتی که انحلال، شرعی است یعنی خود شارع احکام متعدده جعل نموده و برای هر بیعی یک سببیتی جعل کرده، حمل مطلق بر مقید نمی شود اما اگر شارع یک جعل نماید، یک سببیت جعل کند ولو عقل قائل به انحلال شود، انحلال عقلی - که مرحوم حاج شیخ اصفهانی و آخوند ره می فرمایند - و لکن حمل مطلق بر مقید می شود چرا که ظهور دلیل مقید در دخل قید از ظهور دلیل مطلق در اطلاق اقوی است کما هو لیس ببعید. خب این به چه دلیل؟ آخوند ره می فرماید: چون متعارف است که مطلق ذکر شود و اراده مقید شود اما اینکه مقید ذکر شود و قید آن، دخالت نداشته باشد... چنانچه قید دخالت نداشته باشد یا این قید، قید غالب است یا آن را به عنوان مثال بیان نموده ... خب حمل قید بر قید غالبی یا حمل قید بر اینکه به عنوان مثال بیان شده باشد خیلی کم است. خود این تعارف خارجی، ظهور را اقوی می کند. در ما نحن فیه آخوند ره دو کلمه دارد، یکی اینکه می فرماید: «اگر علم داشته باشیم که بیع علی اطلاقه یا بیع خاص...» این را معنی کردم و یکی اینکه می فرماید: «ظهور قید در دخالت در حکم اقوی است».

به کلمه اول مرحوم آقا شیخ علی قوچانی یک حاشیه ای دارد. ایشان می فرماید: «و إن كانا مثبتین» اگر این دو دلیل وضعی، مثبتین باشند «فظاهر أن حکم العرف هو العمل بهما» حکم عرف عمل به این دو است زیرا منافات ندارد در حکم وضعی چرا که این به منزله اخبار است. اینکه می فرماید: «معامله تاثیر دارد»، خب ممکن است از تاثیر شیئی متعددأ اخبار نماید مثل اینکه بیع مکمل و موزون هم تاثیر دارد، بیع ربوی هم تاثیر دارد، بیع مطلق هم تاثیر دارد، اینجا اجتماع مثلین لازم نمی آید. «نعم يلزم الاشكال بناء علی كون السببية مجعولة شرعاً» نعم بنابر اینکه سببیت مجعول شرعی باشد «أو كونها منتزعة من الحكم التکلیفی» یا اینکه بگوییم این احکام وضعیه از احکام تکلیفیه منتزع شده اند «كما علیه الشيخ الانصاری ره» بنابر این دو مبنی، ایشان می فرماید: این، مشکل میشود و به هر دو نمی توان اخذ کرد.

خب جناب آقا شیخ علی قوچانی ره اینکه شما فرمودید: «فظاهر أن حکم العرف هو العمل بهما چون به منزله اخبار از تاثیر است» اینکه به منزله اخبار از تاثیر هست یعنی چه؟ یعنی آیا شارع حکمی جعل کرده یا حکمی جعل نکرده است؟ خب اگر شارع حکمی جعل کرده ... همانی که در فرمایش مرحوم آخوند گفتیم. خب اگر سببیت شرعاً مجعول باشد چه اشکال دارد! هر بیعی سبب است. بله اگر بخواهد یک سببیت جعل نماید، یک حکم بخواهد جعل نماید، در این صورت درست هست، این اشکال دارد و مرحوم آخوند فرمود ولی اگر شرعاً سببیت ها مجعول باشند، اینکه تفصیل می دهید بین جایی که سببیت مجعول است شرعاً و بین جایی که سببیت انتزاع می شود و خودش مجعول نیست و آن چه جعل می شود فقط حکم شرعی است، را من نمی فهم که به چه دلیل.

کما اینکه وجهی ندارد ... چه ما قائل شویم که احکام وضعیه منتزع از حکم تکلیفی است، چه قائل شویم احکام وضعیه مستقلاً مجعول هستند، هیچ فرقی بین این دو نیست. در احکام تکلیفیه نیز فرقی نیست. ما گفتیم مرحوم آخوند اگر بفرماید اکرم العالم و اکرم العادل اگر انحلالی باشند اینها باهم تنافی ندارد. بله همانی که مرحوم آخوند فرموده تمام است. اگر علم به کذب احدهما داشته باشیم...، خب اگر علم به کذب احدهما داشته باشیم همانی هست که علم داریم شارع یکی از این دو حکم را جعل کرده کما اینکه علم داریم یک حکم است یا حکم رفته روی مطلق، یا رفته روی مقید. لذا اگر این فرمایش مرحوم آقا شیخ علی قوچانی یک نکته خاصی داشته باشد، این نکته خاص را من متوجه نشدم. این مطلبی بود که مرحوم آقا شیخ علی قوچانی فرموده بود.

مرحوم آقای ایروانی نسبت به نکته دوم کلام آخوند ره یعنی «ظهور دلیل مقید در دخل قید از ظهور دلیل مطلق اقوی است» فرموده: «المفروض ان ظهور دلیل القید في دخل القید بالوضع و ظهور دلیل الإطلاق بمقدمات الحکمة فیکون لا محالة اقوی». استاد: نفهمیدم که چرا مقید در دخل قید ظهور دارد بالوضع؟ کدام دلالت وضعیه هست که دلالت می کند که اگر شارع فرمود «احل الله البيع الکذائی» این کذائی به وضع است. این را من نفهمیدم که چرا بالوضع است. مگر

مقصود ایشان این باشد - فرض محال که محال نیست - که اگر واضح، عرف بگوید: «هر قیدی که اخذ شود را من وضع کردم که دخیل است» اما این چنین چیزی که ظاهراً نیست و فقط فرض است.

بعد در ذیل می فرماید: «نعم اگر هر دو به مقدمات حکمت باشند» ایشان می فرماید: «یک وقت هست که مقدمات حکمت محرز بالوجدان است و یک وقت هست که محرز بالاصل است. اگر محرز بالوجدان باشد ایشان می فرماید: عقلاً محال است که هم به مقدمات حکمت در مطلق یقین داشته باشیم و هم به مقدمات حکمت در مقید زیرا علم به متنافیین و نقیضین محال است که پیدا شود. قطعاً یا باید هر دو به اصل باشند یا یکی به وجدان و دیگری به اصل. اگر یکی به وجدان و آن دیگری به اصل باشد، خب قطعاً مقدمات حکمت در آن که به وجدان هست وارد بر آنی هست که به اصل است. اصلاً در آن مقدمات حکمت جاری نمی شود زیرا یقین داریم. اگر هر دو به اصل باشند اینجا می فرماید: مقدمات حکمت در هیچ کدام تمام نمی شود. اما اینجا مرحوم آقای ایروانی می فرماید: مقصود آخوند از عبارت «لو كان ظهور دليله في دخل القيد أقوى من ظهور دليل الإطلاق فيه» این است که مقدمات حکمت در یکی محرز بالوجدان باشد و در دیگری به اصل باشد، باید مراد ایشان این باشد. اما اینکه فرموده: «ظهور دليل اطلاق در یکی اقوی ست» فقط در جایی درست می شود که هر دو ظهور وضعی باشند. یعنی اشکال ایشان به آخوند ره این است که جناب آخوند ره اگر هر دو مطلق باشند، یکی به وجدان باشد و یکی به اصل، اصلاً در آنکه مقدمات حکمت در آن به اصل احراز می شود اطلاق منعقد نمی شود نه اینکه ظهور پیدا کند و ظهورش اقوی ست. تعبیر ظهور اقوی اینجا غلط است. اینکه جناب آخوند ره شما فرمودید: «این ظهورش اقوی ست» باید در جایی باشد که هر دو بالوضع باشند زیرا اگر هر دو به اطلاق باشند یا یکی به اطلاق باشد و یکی بالوضع دیگر امکان ندارد زیرا آن که بالوضع است یا آنکه مقدمات حکمت در او محرز بالوجدان است ظهور دیگری را از بین برود. استاد: نمی دانم ایشان چه فرموده. بعد می فرماید: «حمل مطلق بر مقید تصرف در مطلق نیست بلکه این، تصرف

در آن مراد جدی ست یعنی مراد استعمالی مطابق مراد جدی نیست» لذا می فرماید: «پس امر مردد بین تصرف در مطلق به اراده مقید و بین حمل قید بر غالب نیست بلکه تصرف در مراد جدی از مطلق است». این را به آخوند ره اشکال کرده چرا که آخوند ره فرمود: باید تصرف کنیم و رفع ید کنیم بر مقید. نمی دانم مرحوم آقای ایروانی با این شدت و حدت ذهن، چرا این چند کلمه را فرموده است. خب آقای ایروانی کجا آخوند ره فرموده که اینکه از اطلاق رفع ید می کنیم یعنی مراد استعمالی را قید می کنیم وقتی ایشان قبلاً فرمود که مقید منفصل مانع از انعقاد اطلاق نمی شود. اینکه می فرماید: «باید از اطلاق رفع ید کنیم و تقیید نماییم» یعنی در مراد جدی و سر آن را نیز ذکر کرده است. اینکه شما فرمودید: «نمی شود هر دو محرز بالاصل باشد» هم درست نیست زیرا جناب آقای ایروانی خود مرحوم آخوند فرموده که مقدمات حکمت منافات ندارد زیرا ایشان قائل است که مقید کشف نمی کند که مطلق، مطلق نیست و به ظهور ضرر نمی زند، فقط به مراد جدی ضرر می زند لذا فرمایش آخوند ره تام و تمام است و ظاهر نیز همین می باشد. نمی دانم این ها چیست که ایشان فرموده.

بعد مرحوم آخوند چند کلمه دارد که تمام آنها را ما قبلاً توضیح دادیم. فقط یک کلمه را قبلاً نگفتیم. نتیجه مقدمات حکمت مختلف است. تارة نتیجه مقدمات حکمت عام استغراقی است و یک وقت عام بدلی است، اینها را قبلاً گفتیم. اینها همان مطالبی هست که آقای خوئی ره فرمودند و ایشان همین مطالب آخوند ره را می فرماید. فقط یک کلمه هست و آن این می باشد که در احل الله البیع، مقدمات حکمت عام استغراقی را اقتضاء می کنند زیرا اینکه بیع مهملاً یا مجملاً اراده شده باشد خلاف ظاهر است زیرا مولی در مقام بیان است. این که بخواهد عام بدلی باشد معنی ندارد زیرا اینکه یک بیع را شارع امضاء نموده باشد معنی ندارد. اما نسبت به اینکه بگوییم: «آن بیعی را که مکلف اختیار می کند شارع امضاء نموده و حلال کرده» آخوند می فرماید: «و لا مجال لاحتمال إرادة بیع اختاره المكلف» تأمل بفرماید و للكلام تتمه ان شاء الله فردا.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین لعنة الله علی اعدائهم اجمعین